

برای کتاب «اشتباه می‌کنید! من زنده‌ام»

روز پدر سال ۱۳۹۱



حسین شرفخانلو
نویسنده

بین تکمیل مصاحبه‌ها و شروع نوشتن کتابم فاصله افتاد. همه ۶۰، ۷۰ ساعت مصاحبه را که به ترکی ضبط شده بود، ترجمه و تایپ شده، یک‌کاسه در یک فایل WORD گذاشته بودم گوشه دنجی در دسکتاپ کامپیوترم و هر روز خدا نگاهم گره نگاهش به تماشا که کی بشود بنشینم به نوشتن‌شان. قبل از آن تاریخ، ستون روزنامه و مجله و ماهنامه نوشته بودم و کتاب؛ نه! ناشی‌تر از اینی که الان هستم، خوف بزرگی به دلم نشسته بود از این‌که مرد این میدان نباشم و کار را خراب از آب دریاورم.

قهرمان کتابی که قرار بود از دل مصاحبه‌های پیاده و تایپ‌شده در بیاید، شهیدی بود که گام به گام زندگی‌اش را از چشم کسانی که او را دیده بودند، از شب تولد تا صبح شهادتش به تماشا نشسته بودم. فرزند اول خانواده‌ای ساده در محله امامزاده خوی، شاگرد قالیباف‌خانه پدرش، عضو جلسات مخفی قرائت قرآن مسجد آستانه‌علی، دانشجوی دانشسرای عالی راهنمایی ارومیه، معلم، جهادگر، پاسدار و معاون فرمانده لشکر بود و مهم‌تر از همه این فراز و نشیب‌ها پدرم بود.

عقلم می‌گفت «بگذار مصاحبه‌ها همین‌طور دست‌نخورده بماند، برو یک کار دیگر برای یک شهید دیگر بنویس. دست که راه افتاد و بلد که شدی، می‌آیی خوب ترش را برای پدرت می‌نویسی» و دلم می‌گفت «کاری را که با دلت شروع کرده‌ای را به عقل محاسبه‌گر خطا پذیر گره نزن. با چراغ محبتی که به پدرت در من روشن است، برو جلو. من هم می‌آیم کمکت».

و مثل همیشه تاریخ که در مجادله بین عقل و عشق، دل می‌برد، دلم برد و روز پدر سال ۹۱ نشستم به نوشتن پدرم و قضا را روز اربعین همان سال تمامش کردم و روایت فتح منتشرش کرد.

اسم کتابش را گذاشتم «اشتباه می‌کنید! من زنده‌ام» عین عبارتی که در جواب سوال پرویز بهش گفته بود. پرویز، خواب او را دیده بود که برگشته و رفته دانشگاه خرم‌آباد اسم نوشته برای ادامه تحصیل و پرسیده بود «علی تو مگر شهید نشده بودی؟» و جواب شنیده بود «نه آقا پرویز. اشتباه می‌کنید! من زنده‌ام...»

حالا که اینها را می‌نویسم، ۳۴ سال از خاتمه جنگ و ۴۰ سال از حیات دوباره پدرم علی آقای شرفخانلو گذشته و کتابش چهار بار تجدید چاپ شده و در همه این سال‌ها، کلی آدم کتابش را خوانده‌اند و او‌هی دوستان جدید پیدا کرده است؛ دوستانی که بارها و بارها عوض او در اربعین و غیر اربعین، رفته‌اند زیارت امام شهید. همان‌طور که در وصیتش خواسته بود؛ «اگر روزی روزگاری صدام ور افتاد و راه کر بلا باز شد، عکسم را به عنوان زائر امام حسین (ع) بزرگ آموزگار شهادت به کر بلا ببرید و زیرش بنویسید «با آرزوی زیارت تو شهید شدم یا حسین» و بزیندش زیر پای امام.»

برای کتاب «مادر برام قصه بگو»

در میانه دو خاطره



پونه فضاثلی

منتقد

اعتراف می‌کنم که این کتاب را با اشک خواندم. برای امثال من که کودکی و نوجوانی‌مان را در دهه ۶۰ گذرانده‌ایم این کتاب فارغ از این‌که به لحاظ شکل و نکات فنی چه نقاط ضعف و قوت‌هایی دارد، سراسرش یادآوری خاطرات بود. گویا حین خواندن اتفاقاتی که برای این گروه رخ داده بود، صدا و تصویرهای شان برای مان جان می‌گرفت و حواس مان را پرت می‌کرد به سی و چند سال پیش.

مادر برام قصه بگو درواقع عنوان سرودی است که در اواخر دهه ۶۰ و سال‌های پایانی دفاع مقدس توسط یک گروه سرود از شهرستان آباده اجرا شد. این سرود و خوانندگانش خیلی زود معروف شد و این شهرت ماجراهایی را به دنبال داشت. روایت این کتاب گویای مراحل شکل‌گیری یک کار فرهنگی موفق در دورانی خاص از تاریخ کشورمان است. با خواندن این اثر علاوه بر روند کار و تلخی‌ها و شیرینی‌های آن، با فضای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی

برای کتاب «برخیزید»

آهنگ برخاستن یک ملت



فاطمه شایان‌پویا

نویسنده

محصولات بی‌شمار دیداری، شنیداری و نوشتاری در موضوع انقلاب را دیده، شنیده و خوانده‌ایم اما معدود بوده‌اند مواردی که از زاویه‌ای نوبه مسأله‌پردازند، «برخیزید» تنها یک کتاب

خاطره و تاریخ‌نگاری نیست. یک هویت است؛ هویت یک انسان، یک محله، یک شهر و یک فرهنگ. برخیزید به قاعده هزاران برگه نت موسیقی، سیری آهنگین و خوشنوا در سیر یک آرمان در خود نهفته دارد. روایت کتاب با وجود سیر خطی در محور زمان، با بیانی شیوا و روان و به قلم توانمند روح... رشیدی در ۲۰۸ صفحه نگارش شده است.

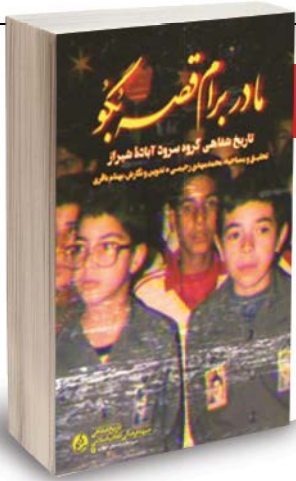
سید حمید شاهنگیان، متولد سال ۱۳۲۸، پسرپچه شیطان ولی سربه‌راه محله سرچشمه تهران، در یک خانواده مذهبی و مبارز، توی کوچه‌پس‌کوچه‌های باریک محله، سازدهنی می‌زند و قد می‌کشد. او از همان کودکی، ساز زندگی‌اش را زیر سایه ائمه، با روضه‌های خانگی و محلی تکیه سادات اخوی، مسجد سراج‌الدوله و حسینیه بنی فاطمیه کوک می‌کند. چه آن پنجشنبه‌شب‌های پرستاره که در وطن، با رفقای قدیمی برنامه دعا و تفریح و روشنگری را در کنار

هم دارند؛ چه آن وقتی که خارج از کشور، در دوران دانشجویی، خانه‌اش در شیکاگو به محل تجمع دانشجویان مسلمان و فعالیت‌های انقلابی مبدل می‌شود و در دانشگاه سانتیاگو، انجمن اسلامی را ایجاد می‌کند.

ریتیم زندگی‌اش اما آن وقتی تند می‌شود که در میانه اعتراضات و تظاهرات سال ۵۷، به ایران بازمی‌گردد و کشتار ۱۷ شهریور، می‌شود نقطه آغاز یک سرود دسته‌جمعی تک‌نفره! شاعر و نوازنده و گروه‌کراین سرود، شخص اوست؛ با کمترین امکانات و خفقان‌ترین شرایط مملکت اما بازتاب باشکوه این سرود در کوچه و خیابان درحالی که حتی نزدیکان او نیز خیال می‌کردند اولین کاست آن، از دانشجویان مسلمان مقیم فرانسه به دست‌شان رسیده، او را بر این می‌دارد که با همین نت، بنوازد...

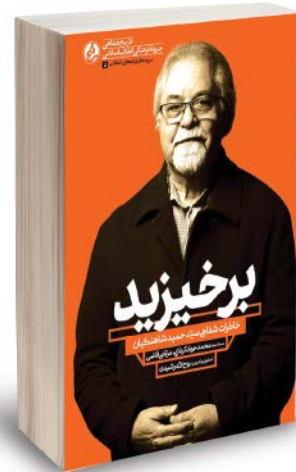
فعالیت‌هایش را در حسینیه ارشاد با مرحوم صبحدل حمید سبزواری، محمدرضا شریفی‌نیا و ... ادامه می‌دهد و در کنار هم سرودهای انقلابی می‌سرایند و در خفقان کامل آن روزگار، اجرا می‌کنند و این سرودها رفته‌رفته بین مردم پخش می‌شود، جوانه می‌زند، سبز می‌شود و همگانی می‌گردد.

رفته‌رفته همنوایی‌های سید حمید با دوستان و نوجوانان مشتاق اوج می‌گیرد و «سرود خمینی‌ای امام»



انتها برای آنها پیش آمده است و بخشی از وقایع دیگر آشنا می‌شود.

اما به نظر می‌رسد یکی از نقاط ضعف کتاب در روایت، آنجایی است که افراد در نقل خاطرات مرز میان حال و گذشته را مغشوش می‌کنند. مثلاً در همان فصل اول کتاب که گروه سرود به دیدار رئیس‌جمهور وقت رفته‌اند از عبارت مقام معظم رهبری نیز استفاده می‌شود. درحالی که در آن دوره امام خمینی هنوز در قید حیات بودند و آیت‌ا... خامنه‌ای رئیس‌جمهور. یکی از ابتکارات جالب کتاب قرار دادن QRcode سرودها در حاشیه برخی صفحات بود. از این طریق می‌شد بخشی از سرودها را شنید و تجدید خاطره کرد. بخش مربوط به دیدار با امام خمینی (ره) در حسینیه جماران و خاطرات سفر به سوریه گروه نیز از بخش‌های جذاب کتاب است.



در فرودگاه؛ و «برخیزید» در بهشت‌زهرها مشتی از خروارها نوای انقلابی است که روح و جانی تازه به نهال نورسته انقلاب می‌بخشد.

سید حمید حالا پس از پیروزی انقلاب در سمت‌های مختلف از جمله اداره بنیاد هنری مستضعفین، مدیریت واحد موسیقی و ریاست شورای شعر و موسیقی صداوسیما، نبضش کماکان برای انقلاب و مردم کشورش می‌تپد و ریتیم می‌گیرد. بازتاب پرپرکت سرودها، اشعار و آهنگ‌های ساخته سید حمید شاهنگیان در ذهن و جان و زمزمه مخاطبان در اقشار و سنین مختلف جامعه کماکان جاری و ساری است. مثل این بیت بر دیواری از خونین‌شهر:

از شهیدان به ما این پیام است
راه حق راه سرخ امام است...